

دیالکتیک رنگها



«بابال بسته هم‌رهی بازم آرزوست.»

زمینه تابلو خاکستری تیره، کبوتر خاکستری آبی باخطوط سفید، طرح زبر تابلو قرمز نارنجی و کبوتری که پای دار افتاده قرمز نارنجی و قرمز تیره. آیا این آرزوی پرواز نیست؟ آرزویی که سالها پیش «پروین» از آن یاد کرده بود.

آرزوی ساختن جهانی دیگر بوسیله هنر در اینزمان - که فلسفه به توضیح هرچه بیشتر نتایج علمی روی آورده است - در حیطه تکاپوی هنرمند نیست.

پژوهش ژرف اذهان خلاق، امروز گرفتار نمایش، تفسیر و بازآفرینی دنیائی است که بر ما رفته است و همین دنیائی که حالا بر ما می‌رود و اخذ سن‌تری گاه شتابزده و گاه تردیدآمیز از گمانی که بر ما خواهد رفت.

«سوررالیسم» نیاز و بیان هنر متین امروز است بی آنکه تزه‌های «ایسمیک» دیگر را نفی کند. تفکر خالص و معقول در هنر به توضیح و تجسم چیزهای بیش از ایده‌آلیسم نیازمند است و در فرموتکنیک‌خواهان توضیح متدیکی بیش از «سوپرکتیویسم» و «مدرنیسم». انسان امروز

همان هیولائی است که بردوش اعقاب خویش سوار است منظره‌ای که او می‌بیند و با نیازمند یافتن آن است هم شکلی اجباری و اضطراری، سیاسی و اقتصادی، دنیائی و عقلانی پیچیده‌ای یافته است تا آرزمان که هنرمند می‌توانست «فردیت» سلیقه و تفر خود را بدنای آسوده تحمیل کند.

نشت و نفوذ اقتصاد سیاسی و بهره‌گیری از مسلک و سنت‌های قومی در کار هنرمند امروز سهمی جزئی از برخورد کلی انسان اجتماعی با عوامل سنگینی است که او را محاصره کرده و جوابگوئی‌اش را بنوعی پراکنده گوئی، خلاصه‌جوئی، انتراع و اتخاذ نشانه کشانده است.

روانشناسی اجتماع این توده خسته درهغه جهان، اعم از افریقای تازه نفس و آسیای گرفتار تا اروپای متفنن و امریکای آژمند طرحی دکوراتیو و مبالغه‌آمیز از ماهیت اشیاء و عکس‌العمل ستیزه‌جویانه انسان در برابر واقعیاتی دهان‌گشوده و صعب را پیشنهاد می‌کند و دنیا در حالیکه سخت‌مشغول است نیاز هنری خود را در خلاصه‌ترین، پیچیده‌ترین و دلپره‌آمیزترین نشانه‌های کشف ذهنی انسانش جستجو می‌کند.

هنرمند امروز کیست؟

وارث تلخکام‌حقیقی که سرعت غربان می‌شوند و از غلاف «ایده‌آلیسم» و «امپرسیونیسم» که هیچ، با جبار از پوسته «اگزستانسیالیسم» هم بیرون می‌زنند پس چگونه خواهد نمود فکری که در زمانی کوتاه مجبور است از بهشت قصه‌های رامبراند و روبنس به برزخ وان‌گوگ و لوتراک پناه برد و در آنجا هم امان نیابد و ناچار باشد به شاگال و روسو و بیکاسو بگریزد ولی آیا این مکان برای او قانع‌کننده است؟

پژوهنده به عالم پرهیاهو و هراس «دالی» می‌افتد و موقتاً نماهائی از واقعیت و زیبایی را می‌پذیرد حال آنکه میدانند بزودی حتی پرده از اینهم فروتر خواهد رفت و وحشی دیر پا از این پژوهش فضولانه در انتظار خواهد داشت.

آیا امکان بازگشتی هست به دنیائی که ما در آن با آرام‌ترین خطوط و نرم‌ترین رنگها نقاشی را شناختیم؟

بیگمان هست ولی دیگر کافی نیست فقط گریز و توقیفی است و حتی در «سوررالیسم» هم. «سوررالیسم» از اینجهت نیاز و بیان زمان ماست که تفکر انسان امروز در حد اعلائی از یسرفت و شهود و «آشفنگی» قرار دارد. «سوررالیسم» امروز گسترش فلسفی واقعیات علمی است. اگر گفته شود که بلافاصله پس از یکدوره طولانی از حیات نقاشی کلاسیک در دیار ما «سوررالیسم» فاصله پیمائی ناپهنگامی بنظر می‌آید باید جوابداد که نه ما می‌توانیم خود را از ملز فلسفی جهان کنار کشیم و نه در سابقه هنر «نقش و نشانی» ما جای «سوررالیسم» خالی است.

ایران درودی میگوید که:

«بیگمان من اگر پشتوانه فرهنگ نقاشی پرمایه‌ای مثل «دالی» داشته‌ام چرا که ایامال بیانم در «سوررالیسم» میرسیم».

بیگمان من درودی کمی شتابزده قضاوت می‌کند همچنین او شاید در اینزمان نمی‌خواهد تأثیر گرافی را که از مینیاتور و خط و تذهیب و شعر ما گرفته بر نقاشی خود تحمیل کند در حالیکه می‌سراید:

«رقصی چنین میانه میدانم آرزوست».

تابلوی او زمینه‌ای دارد تیره از آسمان و زمینی که بهم پیوسته‌اند - مثل اغلب تابلوهایش - انسجامی از رنگهای سیاه و قرمز تیره، در کنار تابلو سمت چپ، حرکت قلم‌مو با رنگهای قرمز درخشان قرمز تیره و سیاه، طرحهای منحنی و متداخلی را مجسم می‌کند که در هم می‌پیچد و باهم پیوند می‌گیرد و مثل توده‌ای که دوزهم بچرخد بیلاکشیده می‌شود.

این چیست؟ تجسم یک نیاز بحرکت یا آرزوی یک گسترده‌گی و آزادی در فضائی که بهیچ قیدی مقید نیست.

«بکجای این شب تیره بیاوریم قباى ژنده خود را».

طرح کلی تابلو زمین است و آسمان که در بی‌نهایت به افقی محو می‌رسد. سمت چپ در گوشه تابلو طرح «دار» است و دارها تکرار می‌شوند تا محوای افق و بردارها گل آویخته است. جلوی تابلو زیر طرح «دار» پیکره انسانهائی است که هم آغوشی و طلب دارند و روی پیکرها دولاشخور که



مظلمه سیاوش

« شرمی از مظلمه خون سیاوش باد... »
 نقش صورت و بدن سفید و قهوه‌ای روشن ، گل
 و خون که در پایین تابلو قرار دارد برنگ قرمز
 روشن .

پوزخندی به عدالت ، شعری در رثاء
 پیروزی عصمت و اعتلاء انسان و ارزش رنج
 همیشگی او . بخاطر چه چیز ؟ برای آتش ؟
 یا عشق ؟ برای برادری یا آزادی ؟
 پرشی تلخ و پاسخی خونین .

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

را در آن تفسیر و حیات را در آن جستجو و مرگ را در آن تماشا می‌کند و
 آزادی . این نام افسانه‌ای فریب‌دهنده را در این قالبها شکل میدهد و قیود ،
 این همراه حیات متمدن را در آن معنا میکند و رنگی را از این آیتها میگیرد
 و با دید خاص زنانه‌اش دوباره با آنها بازی گرداند .

قطره ، هسته است . ذات زندگی است . شرافت و ارزش زندگی است .
 بهای مرگ است . امید رویش است . جوهر است . ماهیت و موجودیت است .
 بهره است و انسان است در قوه و همه چیز است در خود آن چیز که گاه برنگ
 قرمز است روی فضاها و مکانهای معلق و انتزاعی که اشاره خلاصه‌ایست بذات
 و آماده برای فرود آمدن و رستن و گاه نارنجی است گریز است و پرهیز از
 اینکه تصور کنیم که این قطره حتماً باید حیات خود را از خون گرفته باشد
 و اشاره‌ایست ظریف و زنانه بیک رنگ فانتزی و ابداعی ، بیک دنیای مدرن
 که هنرمند جوان امروز برخورداری خود را از آن انکار نمی‌کند .

و دار و توروریشه و صدف و جام و شیشه و درودیوار و حصار که نه
 اشاره هستند و نه انتزاع از قید ، از وحشت ، از نقص ، از ناخواستی ،
 از بردگی ، از رکود ، از تحجر و انجماد ، بلکه بیانی هستند صریح و گفتار
 شگفتانهای از واقعیت این توده پا برجا که مکان نامدارد .

و گل ، که حداعلای معصومیت و زینبائی گرایش روح زنانه است .
 گل که گاه دانه است و گاه مروارید ، رنگ گل یبی ، صورتی ،
 سفید ، زرد نارنجی دارد و حضور هنرمند را با صداقت و تاکید ظریفش

بال گشوده‌اند بحال حمله در پروازند . در جلو تابلو متمایل بسمت راست راهی
 است که پنجه کشیده از رنگهای قرمز و در پایان راه گلی است از همان گلها
 که بردار است . در اندازه‌ای بزرگ و سمت راست جامی است که قطره‌هایی
 نارنجی بآن می‌چکد .

آیا « نیما » یا شاعری چون او که شعر را بیش از بیان موزون
 واقعیت مکشوف میداند نقاش سوررآلیست جهانی است که در او واقعی‌تر
 از دنیای پیرامون او می‌نماید یا نقاش سوررآلیست شاعری است که بازتاب
 ذهنی او خلاصه می‌کند همه حالاتی را که از برخورد با واقعیات جهان
 بیرون بر او می‌گذرد ؟

بدینگونه « درودی » در همه آثارش ، بخصوص تابلوهایی که از
 پنجال پیش تاکنون کشیده نشانه‌هایی را بعنوان القای خویش انتخاب
 کرده و این نشانه‌ها در همه آثارش برای بیان مفاهیم متعددی که به‌تصویر
 درمی‌آورد تکرار شده است .

آسمان و زمین ، باموج و تنفس ، باهو و حال ، با ابرو و معان ، با
 تیرگی و درخشش ، فضای روح اوهستند ، دنیای ذهنی او ، دنیای موجودیت
 و توهم او ، دنیای واقعیت و تخیل اوهستند .

آسمان و زمین صفحه‌اند ، صفحه‌ای که بر آن می‌نویسد و از آن
 می‌خواند . آسمان و زمین مکانهایی هستند که او در آن زیست می‌کند و موجودات
 خود را در آن زندگی می‌بخشد و موجودیت را در آن می‌نگرد و واقعیت



برای ایران درودی و کارهای رنگینش

بیش از تو صورتگران
بسیار

از آمیزه برگها

آهوان برآوردند ،

با بر شیب کوهبانه

زلفی

که شبانش در کج و کج و کج ابروسنخ کوه نمان است ؛

تا به سیری بسادگی

در جنگل برنگارمه آلود

گوزنی را گرسنه که مرغ میکند .

در خطوط شبانه و تصویر کن :

آه و آه و آهک زنده

دود و دود و درد را -

که همایشی نقوی ما نیست .

سکوت آب می آید خشکی و فریاد عطش ؛

سکوت کبک می آید گرسنگی

و غریب بیروزمانده قط ،

مهمانی که سکوت انجان

ظلمات است

اما سکوت آدمی فقدان جهان و خداست .

فریاد را تصویر کن !

عصر مرا تصویر کن

در منحنی تازیانه به نیشخط رنج ؛

همسایه مرا

بیگانه با امید و خدا ؛

و حرمت مارا

که به دینار و درم برکشیده اند و فروخته .

تمامی الفاظ جهان را در اختیار داشتیم

و آن نگفتیم

که به کار آید ؛

چرا که تنها یک سخن ، یک سخن در میانه نبود :

آزادی !

ما نگفتیم

تو تصویرش کن !

احمد شاملو

۱۳۱۴هـ

یادآوری می کند و اشاره او را بهمه آنها که قبل از او بوده و با او هستند و پس از او خواهند بود و موجودیت و عصمت و صداقت و جستجوی شاعرانه فکر او را تأیید می کنند وجه بسیار که شاید مرد باشد و همه این باریک اندیشی ظریف و رنگین را داشته باشد .

کوشش و تقاضای « درودی » برای خلق یک مجموعه تفسیر رنگین از تصورات خودش یک تصمیم هنرمندانه است . « درودی » میگوید :

« می خواهم خون را طوری بکشم که رنگ قرمز نداشته باشد . ! »

در این سالها ایران درودی حرکت سریع تری بقلب انتراع شاعرانه دارد و تابلوی « حماسه » ، « سحرگمشده » و « مظلله سیاوش » نشانه های این حرکتند .

در « حماسه » هنر ایجاد پرسپکتیو با رنگ بجدااعلاقی قدرت هنرمند رسیده است او با رنگ قرمز و طرح خلاصه و محوی از رنگ سفید که در عنق تابلو جای دارد و سعی را تا ابدیتی مقدس و افسانه آمیز نشان میدهد و مدهکاری از تکنیک قوی او کلا در خدمت تفکر و خواستش درآمده است .

بگمان درودی ، این حرکت تفکر است بسوی غایت زیبایی ، هدفی خالص و دور از دسترس همه ، هدفی نه مردم پسند که در کلمه « رسالت » خلاصه شود .

درودی معتقد است که هنرمند در این حالت خود را معرفی میکند و چون هنرمند یک انسان است بدینگونه توانائی ، سیطره ، و نمایندگی او در دنیای ژرف و شگرف تفکر خودش بازگو می شود .

« سحرگمشده » حتی از « حماسه » هم پیچیده تر و فردی تر است . در این تابلو درودی بکمک رنگهای قهوه ای تیره که باهم انسجام و هماهنگی دکوراتیو می یابند به بیان فلسفه ای پیچیده و قصه ای مکرر می پردازد که کلمه ای ندارد و بیان خالص دنیای خطوط و تصویر است و کوشش باینکه او می خواهد از ترهائی متضاد سن تری اخذ کند و خون را با رنگی بکشد که قرمز نباشد . دنیائی که ایران درودی سعی دارد بوسیله وی به دوری از تکنیک ، تأثیر و تعلیمی که از غرب اتخاذ کرده ، از شرق و فلسفه آن ، از فرهنگ ایران و مذهب و سنت و شعر ما بیان کند .

و بعد از همه نماینده فکر و بیان هوشمند او « مظلله سیاوش » است . متنی درباره عصمت و رسالت انسان ، درباره حیات و رنج انسان . آیا این بازگویی مجدد قصه پرومته و مسیح نیست ؟ . آیا این گفتاری مطمئن و خالص در نفی عدالت نیست ؟ در این قصه فریبنده باستانی که بما گفته است « در پس پرده پناهی است که آرامش از اوست . »

طنز تلخ و زبان باز ایران ، دوگانگی روح او را هوسرگمشده روحی که قالب خود را نمی پذیرد روحی که نمی خواهد ظرافت زنانه و دید هنرمندانه خود را با اسارت تاریخی و قیود سنتی اش مقید کند و مردانه می سراید :

« بهین بکجا رسیده ام . به کجکشان ، با آسمان ، به بیکران . »

و در سیطره زنانه اش قدرتهای متخاصمی را جمع می آورد . چه مشغله ایست در روح او از تجمع خشونتها و ظرافتها ، حکایتهای غمگانه و قصه های شاد ، شعرهای فلسفه و عدولتهای تمدن ، افسانه های تاریخ و واقعیت های خونبار مکتوم .

ایران درودی با این تأیید که :

« من از آثار مردم فریب بیزارم » تز با ارزش هنرمندان واقعی

را ارائه میدهد . آثار او نسبت بیشترت در زمان بسوی فردیتی میروند که مآل منطقی تکنیک و کوشش ذهنی اوست .

اگر بتوانیم سیر حرکت نقاشی ایران را روی یک خط معین مجسم کنیم او دهنده ایست که با یک جهش خود را از امپرسیونیسم به سوررئالیسم آینده آل رسانده است .

جای او در این نقطه کاملاً مشخص و انحصاری است . جای او در این قسمت از نقاشی ایران ، جایی است که فروغ در شعر امروز دارد .

اینها بانوان شعر و رنگ ، طرح و تصویر ، لطافت و ستیزه جوئی ، نوازش و عصیان اند . و قدرت بیمانند و اختصاصی کسانی را دارند که از صافی احساسات صادقانه و غلیظ گذشته و به روشنائی منطقی شگرف و رنگین رسیده اند .